



پادداشت

چرا فقط هنگام "انتخابات" بیاد کارگران می افتند؟ صادق کار



با اینکه هنوز بیش از شش ماه به زمان "انتخابات" مجلس شورای اسلامی باقی مانده معهذ مدتی است که تبلیغات آن شروع شده است. در هفته جاری چند تن از نمایندگان کنونی مجلس به بهانه های مختلف در برخی رسانه ها حاضر شدند و ضمن انتقاد از پاره‌ای سیاستهای ضد کارگری مانند "قراردادهای موقت کار" که می دانند کارگران نسبت به آنها حساسیت دارند، خواهان برچیدن آنها و تضمین امنیتی شغلی کارگران شدند.

نمایندگان ظاهراً منتقد در واقع کسانی هستند که خودشان تا کنون نه برای برچیدن "قراردادهای اسارتبار" و نه برای جلوگیری از تصویب قوانین و لوایح ضد کارگری متعددی که در دوره جاری و گذشته در مجلس به تصویب رسیده اند، اقدامی کرده‌اند و خودشان هم به آنها هم رای داده‌اند! اما حالا که دوباره نزدیک انتخابات است و به رای کارگران نیاز دارند دوباره فیل شان یاد هندوستان کرده و به یاد کارگر و حقوق پایمال شده‌اش در مجلس و دولت افتاده‌اند. در طی چهار سال گذشته این جماعت فرصت طلب و سود جو برای یکبار هم که شده کوچکترین گامی برای بهبود وضعیت کارگران و مزدبگیران بر نداشته‌اند. حال با این سابقه چگونه انتظار دارند کارگران حرفه‌پاشان را باور کنند و به آنها رای دهند، کس نمی داند!

تصویب لایحه برداشت سه بیست هفتم از حق بیمه کارگران توسط دولت برای اختصاص به "طرح سلامت" دولت که ضربه مهلکی به بنیه مالی تامین اجتماعی وارد کرد و تاوان آن را بیمه شدگان و بازنشستگان با کاهش خدمات بیمه‌ای و بالا رفتن سهم بیمه شدگان از هزینه های درمان پرداخت می کنند یکی از بارزترین مصوبات این دوره مجلس و دست پخت همین نمایندگان است! همین مصوبه بهانه ای شد برای اینکه تامین اجتماعی به رغم ۲ برابر شدن هزینه‌های زندگی از افزایش حقوق زیر خط بقا بازنشستگان طفره برود. این آقایان که این لایحه را به تصویب رساندند، چرا در خصوص افزایش حقوق بازنشستگی کاری نکردند؟

طرح های ضد کارگری دیگری مانند طرح استثمارگرانه کارورزی، لغو قانون کار در مناطق به اصطلاح آزاد اقتصادی، خصوصی سازی... نیز در همین دوره از تصویب مجلس گذشتند. نتیجه آنها در مجموع موجب از بین رفتن بیشتر حقوق و بدتر شدن وضعیت معیشتی و فقیرتر شدن کارگران گردید. قوانین انتخاباتی و سامانه انتخاباتی ضد دموکراتیک رژیم به شکلی تنظیم شده‌اند که فقط عوامل سرسپرده رژیم می توانند از آن عبور و به مجلس راه یابند و اگر احیاناً شخص منتقدی بتواند با گذشت از هفت خوان انتخاباتی رژیم به مجلس راه پیدا کند در صورت رفتار نا متعارف با سایرین سروکارش با دستگاه سرکوب و کرم الکابین می افتد و معلوم نیست چه سرنوشتی پیدا کند. حتی راه یافتگان به مجلس نیز در دوران نمایندگی از هیچ مصونیتی برخوردار نیستند و ممکن است کارشان مانند محمود صادقی و مطهری بخاطر کوچکترین انتقادات به دادگاه بکشند و با آنها کاری کنند که دیگر جرأت هیچ انتقادی را بخودشان راه ندهند.

با تعمیداتی که در این قوانین در نظر گرفته شده ورود نمایندگان کارگران به این مجلس به مراتب دشوارتر از سایر شهروندان و بواقع محال گردیده.



نتیجتاً کسانی که به مجلس راه پیدا می کنند افراد سود جو و فرصت طلبانی هستند که در عوض سرسپردگی و تبعیت شان از ولی فقیه و جناح حاکم آزاد گذاشته می شوند تا با شرکت در چپاول و غارت کسب ثروت کنند و تا زمانی که سرسپرده باقی بمانند از مصونیت برخوردار باشند. بالطبع چنین مجالسی گروه‌های اجتماعی مختلف را نمایندگی نمی کنند که بتوان به نمایندگانش دل خوش داشت. اختیار نمایندگان دست خودشان نیست. مجری اوامر ولی فقیه و سرمایه داران حاکم هستند. هم از این رو است که هرچه در این مجلس در نهایت به تصویب رسیده و مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته اند ارتجاعی و ضد منافع و حقوق مردم بخصوص زحمتکش‌شان بوده‌اند و بخش عمده فلاکتی که گریبان مردم و کشور را گرفته نتیجه وجود چنین مجالس و نمایندگانی است. با این اوصاف امروزه دیگر کمتر کارگری را می توان سراغ گرفت که دروغ های این نمایندگان فرمایشی و آزموده شده را باور کند و در دام وعده‌های آنها بیفتد. کارگران زمانی رغبت به شرکت در انتخابات را پیدا می کنند که بدانند می توانند نمایندگان واقعی خودشان را در یک فرایند دموکراتیک به مجلس بفرستند و مطمئن باشند نمایندگانشان در مجلس از حق و حقوق شان دفاع می کنند. در کشوری که حتی به کارگر و معلم اجازه فعالیت صنفی داده نمی شود و تشکلهای شان سرکوب و با رهبرانشان در بیدادگاه های قرون وسطایی به مانند جاسوسان بیگانه رفتار می کنند، مسلماً کارگران در انتخاباتی که در چنین جوی صورت بگیرد نه تنها شرکت نمی کنند، بلکه از آن اعلام انزجار می کنند! نمایندگان مجلس و روسای جمهور در کشوری که فعالیت احزاب سیاسی ممنوع است و سانسور برقرار است و دسته دسته روزنامه نگاران و فعالین مدنی را به زندان و شکنجه و انواع محرومیت ها محکوم می کنند، صرفنظر از اینکه چگونه به قدرت رسیده‌اند، نمیتوانند معرف و مدافع حقوق شهروندان کشور باشند. آنها در نهایت نمایندگان اقلیت حاکم و جزئی از آن اند.

کارگران یادشان نرفته که نمایندگان همین مجلس بعد از شکایت اسماعیل بخشی و سپیده قلیان از زندانبانان بخاطر شکنجه چگونه اعضا همین کمیسیون اجتماعی مجلس که علی رضا محجوب هم در آن عضویت دارد و همچنین علی مطهری نایب رئیس وقت مجلس به جای رسیدگی به شکایت آنها با دستگاه سرکوب علیه بخشی و قلیان هم صدا شدند و شکنجه آنها را انکار کردند. و باز هم کارگران از خاطر نمی برند که چگونه بعد از همصدایی نمایندگان مجلس با شکنجه گران، دوباره در سایه سکوت و همراهی مجلس بخشی و قلیان بهمراه نجاتی و ۱۰ کارگر هفت تپه و روزنامه نگارانی که جسارت انعکاس فریاد حق طلبی کارگران را کرده بودند دوباره بازداشت و تحت شکنجه های وحشیانه پاسداران سرمایه قرار گرفتند. در بیدادگاه حتی وکلای شرافتمند و متعهد کارگران تهدید و توسط عوامل سرکوب به مراکز بازجویی احضار شدند. همه این شکنجه ها و محاکمات بابت حق خواهی کارگر است که انجام می شود. نمایندگانی که در برابر این اعمال وحشیانه و ضد انسانی خفه خون گرفته و دم بر نمی آورند، نمی توانند مدعی طرفداری از حقوق کارگر شوند و ادعای حق خواهی کنند! آنها خودشان از بی حقوقی کارگران نفع می برند و منافع شان در پاسداری از این بی حقوقی است.



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان کارگری از زندان مبارزه کنیم!



اتحادیه های کارگری و معضل اقدام استراتژیک - بخش چهارم ریچارد هایمن

چالشها و تغییرات - ادامه

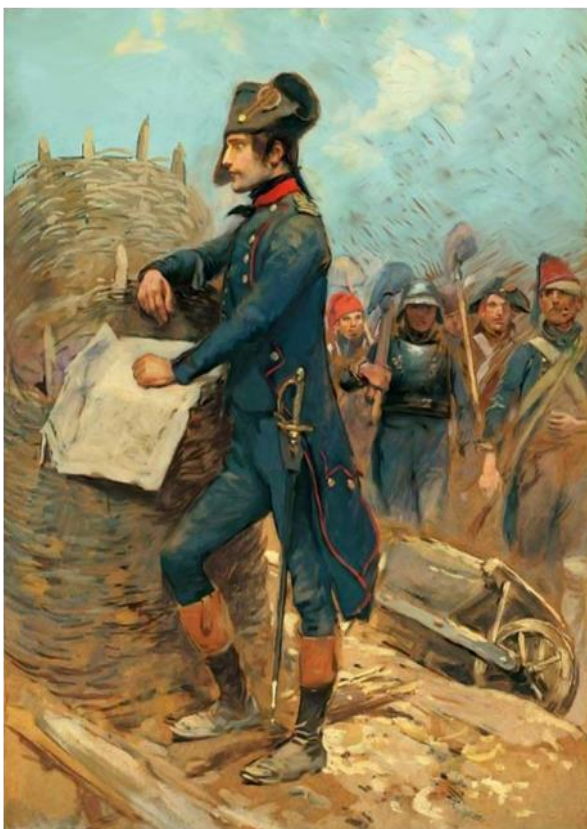
در آلمان، برعکس وضعی که در امریکا توصیف شد، فشار برای سازماندهی منعطف تر زمان کار و برای کسب اختیار بیشتر برای تعیین دستمزد در سطح شرکتی، گاه به درگیری با مفهومیهای جاافتاده و نهادینه شده ای چون "قرارداد دستمزد مناطق" می گردد. و برعکس این وضع، در سوئد و ایتالیا، البته از طریقی بسیار متفاوت، مساوات طلبی به مؤلفه حیاتی و هویتی اتحادیه های کارگری تبدیل شده است. در این دو کشور، فشار برای افزایش فاصله دستمزدها در درون و در بین بخشهای مختلف از سوئی، و لغو قانون افزایش جبرانی دستمزدها (افزایش دستمزدها به تناسب تورم، به نحوی که قدرت خرید کم ثابت بماند و کاهش نیابد) از سوی دیگر، عواقب مخربی را به بار آورده اند که احتمالاً در بافتار ملی دیگری بروز نمی یافتند.

این نکته با مباحثاتی که در سالهای نخست قرن جاری، از جمله توسط نگارنده، در باره هویت اتحادیه های کارگری و ایدئولوژیها طرح شدند و مثلث بازار، طبقه و جامعه را به بحث می کشیدند، مرتبط است. اتحادیه هائی، همچون اتحادیه های کارگری در بریتانیا، که منطق وجودی شان مقدمتاً بر کنترل بازار کار از طریق چانه زنی با کارفرمایان بر سر دستمزدها استوار است، نسبت به فرسایش قدرت چانه زنی اقتصادی اتحادیه ها حساسیت بیشتری نشان می دهند تا اتحادیه هائی، مثل اتحادیه ها در فرانسه، که سمتگیری شان عمدتاً متوجه بسیج کارگران است. اعم از آن که عضو اتحادیه باشند یا نه، تا به این وسیله برای افزایش حداقل دستمزد و مزایای اجتماعی به دولت فشار آورند.

هویتهای موروثی/ سنتی همچنین بر مسیر محتمل برای بازسازی اتحادیه ها نیز مؤثر اند. اتحادیه های کارگری به ندرت ممکن است که دست به تجدید نظر و تغییر تمام مفاهیم گذشته ناظر بر اهداف و شخصیت شان بزنند، به عوض آنها گزینشی عمل می کنند دست به انطباق می زنند و می کوشند اعضا و فعالان شان را متقاعد کنند که این تغییرات با ارزشها و اهداف پایه ای نسلهای پیشین همساز اند. از این رو مسیر "مدرنیزاسیون" غالباً مسیری وابسته به سیر طی شده قبلی است.

این که اتحادیه ها به چالشهای درونی و بیرونی واکنش نشان دهند، و چندیچون این واکنش، به عامل دیگری نیز، که می توان آن را ظرفیت سازمانی نامید، وابسته است. این عامل را می توان به عنوان قابلیت فهمید که یک سازمان برای بهره گیری از فرصتهای ممکن برای سبقت گرفتن از شرایط متغیر، تدوین سیاستهای متجانس و اجرای مؤثر این سیاستها، به عوض واکنش صرف در برابر شرایط متغیر، از خود نشان می دهد.

تئوریزه کردن و به دست دادن مؤلفه های مشخص و دینامیسم علت و معلولی (علّی) ظرفیت سازمانی کار آسانی نیست. اما این نکته برای هر ناظر مطلعی آشکار است که بعضی از جنبشهای اتحادیه ای در اروپا به میزانی به مراتب بیشتر از دیگر اتحادیه ها از این ظرفیت برخوردارند. برای تشخیص این عامل شاید باید بر عناصر کلیدی مثل ساختار، هوشمندی، استراتژی و اثربخشی تکیه و آنها را تعریف کنیم. ساختار، شاخصی از میزان اتحادیه گری در سطح یک کشور و درجه اتحاد یا تفرق آن در سازمانهای رقیب است، و بنابراین می تواند به عنوان معیاری معتبر برای تجمیع دیدگاه های مختلف در یک مجموعه مشخصه های واحد به کار آید. هوشمندی جزاً یک موضوع ناظر بر سازمانگری است؛ حدودی از دانش تخصصی در کار تحقیقات، آموزش و جمع آوری و پردازش اطلاعات، و ابزارهای اشاعه این دانش از مجاری سازمانی، که اتحادیه ها و کنفدراسیون ها از آنها برخوردارند. روشن است که ابزارهای اشاعه دانش گفته شده تا حدودی وابسته به منابع است. اما هوشمندی همچنین، و ای بسا مهمتر از جزء گفته شده، مبین میزانی است که دانش در تمام سطوح جنبش اتحادیه ای به عنوان عنصری اساسی از قدرت اتحادیه تلقی می شود.



آیا اتحادیه های فردا به استراتژیهای دیروز نیازمندند؟



استراتژی به آن دسته از سنن و رسومات سازمانی اتحادیه وابسته است، که علم و عمل را از مجرای تحلیل اوضاع، ارزیابی از گزینه های بدیل، برنامه ریزی مشخص برای نیل به اهداف، و قالبها و اشکال مداخله ورزی اتحادیه به هم پیوند می زند. سرانجام مؤثریت جزاً ناظر بر مسئله حصول پذیری سیاستهای اتحادیه بر زمینه اهداف آن است و جزاً مبین تجانس همه جانبه اهداف، مشخصاً در درون یک اتحادیه و در میان اتحادیه ها، است، که معمولاً با وجود یک اتوریتة مرکزی به سهولت بیشتری حاصل می شود. مؤثریت جزاً هم مبین حدودی است که اعضا، و حتی به غیر اعضای آن، اولویتهای استراتژیک اتحادیه را از آن خود می دانند، و آماده اند که برای تحقق آنها دست به عمل زنند. در فصول بعدی بر این ابعاد مکث بیشتری شده است.



#رهام_یگانه، #هیراد_پیربداقی و #فرید_لطف_آبادی روز دوازدهم مرداد
ماه برای پیگیری محاکمه ی #بازداشتیان_هفت_تپه در مقابل دادگاه
انقلاب دستگیر شدند. (حامیان هفت تپه آزاد باید گردند)

سر داد ساه نشود وهشت

**مبارزه مشترک برای آزادی فعالین کارگری، مدنی و سیاسی را سازمان
دهیم!**



سازمان تامین اجتماعی، از پول کارگران بدل و بخشش می‌کند! مراد رضایی



مدیر عامل جدید سازمان تامین اجتماعی، هفته‌ی گذشته و در اولین نشست خبری خود، همانگونه که انتظار می‌رفت، ثابت کرد که هیچ تمایل و رغبتی از سوی حکومت برای بهبود وضعیت این سازمان وجود ندارد!

مصطفی سالاری، که بخش عمده‌ی فعالیت‌های او در دولت مربوط به فعالیت در حوزه‌ی اقتصاد نفتی بوده است، یک مدیر تیبیک و تراز جمهوری اسلامی است. مدیرانی که اولاً همیشه مدیر هستند و فقط میز آنها قدری بالاتر می‌رود و یا پایین‌تر می‌آید و دوماً همه فن حریف هستند! یعنی سازمان و نهادی که قرار است توسط این افراد مدیریت شود چندان مهم نیست. مدیرانی که امروز معاون موسیقی وزارت ارشاد می‌شوند و فردا معاون امنیتی استاندار تهران! بعد از مدتی هم سر از نفت در می‌آورند و الی آخر.

این رویکرد وقتی در سازمان با اهمیتی چون تامین اجتماعی، که معیشت چند میلیون خانواده‌ی کارگری به آن گره خورده است اعمال می‌شود، موجب ایجاد بحران‌های جبران ناپذیر در زندگی و معیشت افراد می‌گردد.

بخش عمده‌ی منابع مالی سازمان تامین اجتماعی از وصول حق بیمه‌ها تامین می‌شود. طبق آمار که مصطفی سالاری مطرح کرده است، سازمان ماهانه ۹۵۰۰ میلیارد تومان هزینه دارد که ۸۵۰۰ میلیارد تومان آن توسط وصول حق بیمه تامین می‌شود. بنابراین بسیار منطقی خواهد بود که نمایندگان مستقل کارگران در تصمیم‌گیری‌های این سازمان شرکت و دخالت داشته باشند. امری که رعایت نکردن آن موجب شده است دولت به منابع سازمان تامین اجتماعی، مانند پول نفت و عوارض و مالیات، نگاه بودجه‌ای داشته باشد و هر جا صلاح بداند از پول کارگران و بازنشستگان برای پیش بردن برنامه‌های نامعقول خود استفاده کند.

سالاری در این نشست خبری از حجم بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی چیزی نگفته است. اما مدعی شده است که کمیته‌ای مشترک میان سازمان تامین اجتماعی و سازمان برنامه و بودجه برای بررسی روند وصول بدهی‌ها تشکیل شده است. وی گفته است در مورد رقم بدهی دولت، «اختلاف نظر کارشناسی» وجود دارد که کمیته‌ی یاد شده قرار است این اختلاف را حل کند. به بیان دیگر دولت به حدی بی‌حساب و کتاب از پول کارگران و بازنشستگان برداشت کرده است که حتی رقم دقیق آن مورد اختلاف است!

مرتضی لطفی، مدیر عامل شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی، در شهریور سال گذشته، رقم بدهی دولت به سازمان را ۱۴۰ هزار میلیارد تومان عنوان کرده بود. اگر این رقم را با هزینه‌ی ماهانه‌ی سازمان تامین اجتماعی قیاس کنیم، متوجه می‌شویم که در صورت وصول بدهی‌ها، سازمان تامین اجتماعی می‌تواند بیش از یک سال، بدون مراجعه به وصول حق بیمه، به کارهای روتین خود ادامه دهد.

این مقایسه وقتی بیشتر معنی پیدا می‌کند که بدانیم قانون طرح همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تنها با بهانه‌ی نبود منابع اجرای طرح در سازمان تامین اجتماعی، مدت‌هاست بر زمین مانده است و زندگی بازنشستگان را با مشکلات جدی مواجه کرده است.



سالاری همچنین در تمجید از افتخارات سازمان گفته است که بانک رفاه کارگران با تکیه بر منابع سازمان تامین اجتماعی به بازنشستگان وام می‌دهد. اما صحبتی از شکل و مقدار این وام نکرده است.

بانک رفاه کارگران دو نوع وام برای بازنشستگان دارد. اول وام‌های سه میلیون تومانی! که با بهره‌ی چهار درصد پرداخت می‌شود. این وام‌ها با وجود تبلیغات گسترده‌ی سازمان، و با توجه به منابع آن، تاکنون فقط امکان پرداخت به پانزده هزار بازنشسته را داشته است. مدل دوم وام‌های طرح کرامت هستند که در وضعیت‌های ضروری برای تعمیر خانه، هزینه‌ی درمان و امور مشابه پرداخت می‌شود. سود وام کرامت 18 درصد است. اما دریافت این وام شرایطی دارد که آن را برای بخش عمده‌ی بازنشستگان غیر ممکن می‌کند. بازنشستگان برای دریافت این وام باید به مدت دو ماه تا یک سال، در بانک رفاه سرمایه‌گذاری کنند تا بتوانند مبلغی وام دریافت کنند که در یک مدت کوتاه بازپرداختی، رقم اقساط کمتر از شصت درصد مستمری آنها باشد! مصطفی سالاری این دزدی سرگردنه را به عنوان لطف سازمان تامین اجتماعی به بازنشستگان معرفی کرده است.

همانطور که عنوان شد از هزینه‌ی ماهانه 9500 میلیارد تومانی سازمان تامین اجتماعی 8500 میلیارد تومان از طریق پرداخت حق بیمه تامین می‌شود. 1000 میلیارد تومان باقی مانده را نیز شستا تامین می‌کند. یک هلدینگ بزرگ که توسط پول‌های کارگران و بازنشستگان ایجاد شده است و در حال حاضر 274 شرکت زیر مجموعه در حوزه‌های نفت، بیمه و بانک دارد. شستا عملاً حیاط خلوت فساد در جمهوری اسلامی است که بارها پرونده‌های اختلاس در آن خبرساز شده است. عموم خصوصی‌سازی‌های فاسد نیز از مجرای همین شستا انجام شده است و این مجموعه حتی در ادبیات دولت‌مردان جمهوری اسلامی به عنوان مرکز فساد مطرح است.

سازمان تامین اجتماعی و شرکت سرمایه‌گذاری‌های تامین اجتماعی (شستا) دو نهاد حکومتی و اقتصادی هستند که تماماً با پول کارگران و بازنشستگان اداره می‌شوند. اما این صاحبان اصلی این دو مجموعه نه تنها عملاً هیچ نقشی در تصمیم‌گیری‌های این دو نهاد ندارد بلکه حتی امکان نظارت بر این تصمیمات نیز از آنها سلب شده است. آشفتگی مالی این دو نهاد در حدی است که تامین اجتماعی دقیقاً نمی‌داند چقدر از دولت طلبکار است و شستا حتی از رقم دزدی‌های انجام شده مطلع نیست. بگذریم از اینکه خصوصی‌سازی‌های بیمار و فاسد در زیر نام شستا، موجب تعطیلی ده‌ها واحد صنعتی و تجاری نیز شده است.

در ماه‌ها و سال‌های اخیر مساله‌ی بیمه‌ی بیکاری، مساله‌ی اجرای قانون طرح همسان‌سازی پرداخت حقوق و موضوع عدم نظارت تامین اجتماعی بر وضعیت کارگران بدون قرارداد و بیمه، مطالبه‌ی بخش عمده‌ی کارگران، زحمت‌کشان و بازنشستگان بوده است. مطالبات به حقی که الزام تغییر ساختار سازمان تامین اجتماعی و شرکت دادن نمایندگان کارگران در تصمیمات آن را بیشتر روشن می‌کند.

البته واضح است که دولت به چنین مطالبه‌ای تن نخواهد داد. دو نهاد غیر شفاف و فاسد، قطعاً حاضر نخواهند شد اسرار دزدی‌ها و اختلاس‌هایشان برملا شود. اما مبارزه و مطالبه‌ی کارگران و بازنشستگان قطعاً نیرومندتر از مقاومت این مدیران فاسد است.



به غارت اموال تامین اجتماعی خاتمه دهید!



حکایت غم انگیز انسان های فاقد برگه هویت در ایران!

علی صمد



انسان های بدون هویت در جمهوری اسلامی کم نیستند، این عنوان به کسانی اطلاق میشود که به دلایل مختلف فاقد شناسنامه هستند و شمارشان میلیونی است. شهروندانی هستند که مانند شهروندان دیگر کارت ملی، شناسنامه، پاسپورت و ... ندارند. در ایران زندگی می کنند و به این دلیل فاقد هویت اجتماعی "قانونی" می باشند. آنها کودکان، نوجوانان، جوانان، زنان و مردانی هستند که بشکلی خشونت آمیز از نخستین حقوق انسانی و شهروندی خود محروم شده اند و با ده ها تبعیض، تحقیر و محرومیت مواجه هستند. بخش قابل توجهی از آنان در ایران متولد شده اند، اما مدرک هویتی که نشان دهد ایرانی هستند ندارند و هویت شان هم در جایی رسماً ثبت نشده است و بهمین خاطر وجودشان انکار می شود و نه زندگی و کار درست و حسابی دارند و نه از حقوقی مشابه سایر شهروندان برخوردارند. اغلب شان بهمین دلیل بی سواد و یا کم سوادند و آینده نامعلومی را انتظار می کشند.

بی هویتی و غیرقانونی بودن، زندگی را بی آینده می کند!

این طیف از شهروندان که همچنان شمارشان در حال افزایش است، از حق داشتن هویت، یعنی داشتن برگه که نام و مشخصات شان ثبت شده باشد و به آن نامیده و شناخته شوند را ندارند. آنها از حق تحصیل و آموزش برخوردار نیستند و نمی توانند به مدرسه بروند. حتی اگر بخش های کوچکی از آنان بتوانند با سختی های بسیار درس بخوانند اجازه رفتن به دانشگاه را ندارند. آنها شهروند ایران محسوب نمی شوند و وقتی بیمار شوند از تامین اجتماعی و بیمه درمانی برخوردار نیستند. حق ازدواج قانونی، حق گرفتن گواهینامه رانندگی و اشتغال را ندارند. به غیره از کارهای خدماتی و کارگری آینده روشنی در انتظارشان نیست. در واقع آنها به دلیل نداشتن هویت، از اولیه ترین حقوق خود از جمله تحصیل، معیشت و بهداشت محروم شده اند. سازمانها و نهادهای حمایتی هیچگونه کمکی به آنها نمی کنند و از یارانه و بسیاری امکانات دیگر نیز محرومند و حتی اقامتشان در ایران جرم محسوب می شود و به همین دلیل مجازات می شوند. از بسیاری از امکانات مانند باز کردن حساب بانکی، رای دادن یا حتی اشتغال که نیاز به داشتن مدرک ثبت تولد است محروم می باشند. آنها نه سرشماری می شوند و نه تولد و مرگشان در جایی ثبت می شود. آنها نمی توانند استخدام رسمی شوند یا معامله ای را انجام دهند. حتی مسافرت و هر نوع حرکت قانونی برای آنها ممنوع است، آنها از حقوق شهروندی مانند حق حیات، حق سلامت و خدمات عمومی، بهداشتی، واکسیناسیون، حق مسکن، حق رفاه و کرامت و برابری انسانی محروم اند. شهروندانی هستند که وجود دارند اما وجودشان برسمیت شناخته نمی شود.

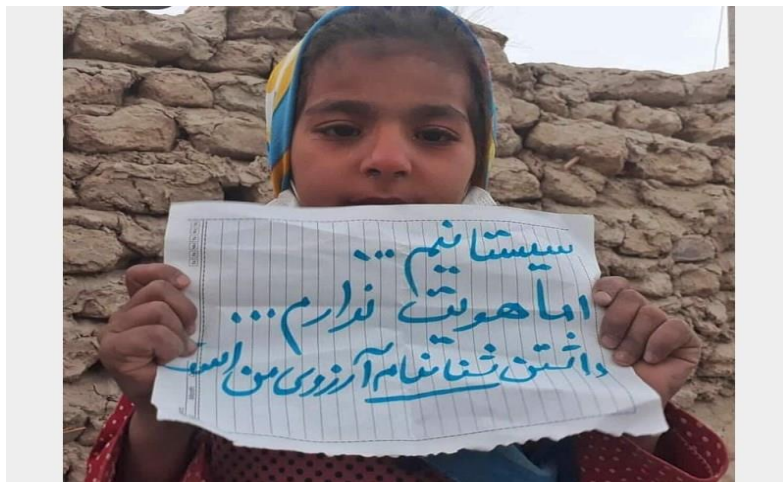
کودکان "بی هویت و بدون شناسنامه"

بخش بسیار بزرگی از این شهروندان ایرانی بدون مدرک شناسایی، را کودکان و نوجوانان تشکیل می دهند. این کودکان مادرانشان ایرانی اند اما به عنوان انسان و شهروند این کشور بشمار نمی آیند. و از ابتدایی ترین حقوق شهروندی محروم مانده اند. کنوانسیون حقوق کودک در موردشان رعایت نمی شود. طبق آمار دولتی روزانه ده ها کودک که به دلایل مختلف گواهی هویت برایشان صادر نمی شود، در ایران متولد می شوند و این تعداد بنا به آمار سازمان بهزیستی رو به افزایش است. محروم شدن این طیف از کودکان از حداقل امکانات و حق حیات نقض اولیه حقوق کودک است.



کودکان بی هویت عموماً یا به کارگری می پردازند یا دستفروشی می کنند و بیشتر در خیابان ها حضور دارند و به کودکان خیابانی معروف شده اند. آنها بدلیل فقر مفرط خانواده هایشان حاشیه نشین شده اند و در چنین فضاهایی از آنها سوءاستفاده های زیادی صورت می گیرد. و قانون هم از آنها حمایت نمی کند. بخشی قابل توجهی از این کودکان قبل از رسیدن به سن بلوغ، خیابان منبع درآمد و خانه همیشگی شان محسوب می شود، زیرا خانواده کودک به دلایل مختلف و از جمله فقر، امکان مراقبت از آنها را ندارند و برای ایجاد درآمد و گذران زندگی مجبور هستند کودکان شان را به خیابان بفرستند تا کار کنند و به تامین معیشت خانواده هایشان کمک کنند. خیلی هایشان هم یا خانواده ای ندارند و یا دور از خانواده هایشان هستند. رها شدن کودکان بی سرپرست و بی پناه در شهر باعث انواع سوءاستفاده ها توسط افراد خلافکار و سود جو می شود. آنها بجای تحصیل مجبورند روزانه تا ۱۲ ساعت به طور متوسط در عوض مقداری ناچیز کار کنند. برخی از این کودکان، بیش از ۵ سال سن ندارند و اغلب آنها با خطرات گوناگون از جمله تصادف، افتادن به دام بزهکاران و سوءاستفاده جنسی مواجه هستند. این کودکان به مشاغل کاذبی همچون آدامس فروشی، سیگار فروشی، شیشه شویی ماشین ها، روزنامه فروشی، شکلات فروشی، می پردازند. این کودکان خردسال هر روز صبح گروه گروه به خیابان ها هجوم می آورند، اما نه برای بازی و نشاط و مدرسه رفتن، بلکه تنها برای تهیه لقمه ای نان برای زنده ماندن!

آنها به طور روزانه در معرض استثمار، خشونت و بی رحمی در زندگی خیابانی هستند. کودکان بی هویت خیابانی به دلیل فقدان حمایت های دولتی، تحت شدیدترین فشارها قرار دارند. به جرأت می توان گفت که بین کار کودکان و بزهکاری رابطه ای متقابل وجود دارد؛ زیرا بسیاری کودکان بی هویت بنا به آمار و ارقام حکومتی، به بزهکاری روی آورده اند. این کودکان در مقابل خشونت، استثمار و سوءاستفاده چنانچه بیشتر متذکر شدیم از طرف هیچ ارگان دولتی و غیر دولتی مورد حمایت واقعی قرار نمی گیرند.



آمارهای رسمی و غیر رسمی چه می گویند؟

ما دسترسی به آمارهای رسمی مرکز آمار ایران یا ارگان های دولتی جمهوری اسلامی نداریم. اما برخی نمایندگان مجلس و سایت ها، آمارهایی را در مصاحبه ها و نوشته های خود انتشار داده اند. ما به آمارهای داده شده برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و سایت ها و مطبوعات منتشره در ایران در این نوشته می پردازیم. البته لازم به تاکید است که آمارهایی دیگری وجود دارند که تعداد کسانی که اوراق شناسایی قانونی در ایران ندارند را تا بیش از سه میلیون نفر تخمین می زنند. اما ما در این نوشته روی آمار یک میلیون دویست تا سیصد هزار نفر نمایندگان مجلس مکت می کنیم.

بیش از نیمی از آمار بالا را کودکان و نوجوانان تشکیل می دهند. آنها از مادرانی ایرانی و پدر خارجی متولد شده اند و در حال حاضر بیشترین تعداد را در بین جمعیت کودکان بدون شناسنامه کشور تشکیل می دهند. این کودکان متأسفانه بدلیل ضعف قوانین اقامت و تابعیت در قوانین ایران بدون هیچ دلیلی به وضعیت مشقت بار و ناهنجار بی تابعیتی محکوم شده اند. و بر طبق قوانین تابعیت در ایران تا سن ۱۸ سالگی نمی توانند از حق داشتن شناسنامه برخوردار شوند.

محمدجواد فتحی، عضو کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس درباره آمار بی هویت ها می گوید: "بر اساس آمارها یک میلیون تا یک میلیون و ۳۰۰ تا ۳۰۰ فرد بی هویت در کشور وجود دارد". او در ادامه می افزاید: "این افراد هیچ گونه اسناد هویتی ندارند و حاصل ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی، زنان خارجی با مردان خارجی یا ارتباط نامشروع است؛ البته وضعیت هویتی فرزندان حاصل از ارتباط نامشروع را قانون تعیین تکلیف کرده و بهزیستی می تواند شناسنامه آنها را پیگیری کند، بنابراین خلا قانونی چندانی در این رابطه وجود ندارد و عمده مشکل در رابطه با فرزندان حاصل از اتباع خارجی و ایرانی است" (۱).



یا عبدالله حاتمیان دیگر عضو مجلس درباره آمار بی‌هویت‌ها در ایران می‌گوید: "من در تعجبم در کشوری که ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار فرزند بی‌شناسنامه وجود دارد و اکنون ۲۰ سال و ۲۵ ساله شده‌اند؛ نه می‌توانند ازدواج کنند، نه می‌توانند گواهی نامه بگیرند، نه حق اشتغال دارند، نه مشروعیت دارند و نه قانونی هستند." (2)

یا رضا شیران خراسانی یکی دیگر از نماینده مجلس در سال 96 گفت: "او از وجود یک میلیون بی‌شناسنامه در کشور خبر داد و افزود: متأسفانه تعداد این افراد به شدت رو به افزایش بوده این در حالی است که بی‌شناسنامه‌ها به دلیل نداشتن اسناد سجلی از حقوق شهروندی مانند یارانه، بیمه و ... محروم هستند" (3).

بیش از ۱۵ سال است که نهادهای حامی حقوق کودک و دیگر فعالان مدنی در ایران خواستار اصلاح قانون مربوط به انتقال تابعیت شده‌اند. اما بی‌برنامه‌گی، بهانه‌های امنیتی، اقتصادی و جمعیتی ارگان‌های دولتی و قانونگذاری ایران و نیز وجود قوانین تبعیض آمیز و ضد زن باعث شده که به وضعیت این کودکان و نوجوانان بدون شناسنامه، رسیدگی نشود و از این طریق وضعیت آنها در جامعه روزبروز وخیم تر از قبل شود.



در حال حاضر بنا به آمار و ارقام مقامات دولتی و حکومتی ما با ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار جوان ۲۵ ساله ایرانی بی‌شناسنامه در کشور مواجهیم که بیگار، بی‌سواد و بی‌هویت در جامعه بسر می‌برند. در واقع دولت و ارگان‌های وابسته به آن با برسمیت نشناختن هویت کودکان، نوجوانان، جوانان و زنان و مردانی که بدون داشتن اوراق هویتی در حال زندگی در کشور هستند آنها را از همه حق و حقوق شان محروم کرده‌اند و به رغم همه معضلاتی که این بلاتکلیفی بوجود آورده همچنان به بهانه‌های واهی حاضر به برطرف کردن این معضل و نجات میلیون‌ها انسان از این محرومیت مضاعف نیستند. دختران جوانی که شناسنامه ندارند اغلب با مشکلات بیشتری درگیر هستند. این طیف از دختران نوجوان به علت نداشتن شناسنامه و هویت مورد تجاوز و سوء استفاده قرار می‌گیرند و بخش دیگری از آنها به ازدواج اجباری تن می‌دهند و گاهی حتی دختران جوان به مردان فروخته شده‌اند. آنها از حداقل امنیت اجتماعی برخوردار نیستند و به تبع آن مجبور می‌شوند رنجی را که از این راه به آنها تحمیل شده، بپذیرند و دم برنیاورند.

ازدواج زن ایرانی با مرد غیرایرانی

بنا به آمارهای رسمی و غیررسمی در چهار دهه گذشته زنان بسیاری در مناطق مرزی و بویژه مناطق شرقی کشور بدلیل گسترش مهاجرت با مردان غیر ایرانی (افغانستانی، پاکستانی و عراقی) ازدواج کرده‌اند. غالب این ازدواج‌ها شرعی یا اسلامی بوده‌اند و در دفاتر رسمی ازدواج ثبت نشده‌اند. این قبیل ازدواج‌ها در شرایط بد اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها و بی‌اطلاعی از پیامدهای حقوقی آن به صورت شرعی انجام شده‌اند. در حالی که ازدواج "شرعی و صیغه" از نظر حکومت برسمیت شناخته شده و در مورد مزایای آن مرتب در جامعه تبلیغ و ترویج می‌شود، با این حال کودکانی که در اثر این نوع ازدواج‌ها زاده می‌شوند ثبت نمی‌شوند و به آنها شناسنامه داده نمی‌شود! در واقع قانون مدنی جمهوری اسلامی مانع پیوند (انتراسیون)، رشد و پیشرفت افراد فاقد شناسنامه در جامعه می‌گردد. در این وضعیت جامعه‌پذیری و فرصت‌های برابر و مشروع برای کودکان، نوجوانان و جوانان بدون شناسنامه فراهم نمی‌گردد و این طیف از جمعیت کشور علناً و رسماً از جامعه طرد می‌شوند.

بر اساس اطلاعات انتشار یافته از کارشناسان ثبت‌احوال در شهرهای مرزی، افراد زیادی هستند که از نداشتن شناسنامه رنج می‌برند و این یکی از معضلات و آسیب‌های اجتماعی و حقوقی جامعه امروز ایران است که گریبان تعداد کثیری از شهروندان ایرانی را گرفته است. بیشتر شهروندان بدون شناسنامه بلوچ هستند که بیشتر در استانهای سیستان و بلوچستان، خراسان



رضوی، خراسان جنوبی، گلستان، تهران، هرمزگان و کرمان زندگی کرده اند. در کنار تمام مشکلاتی که برای افراد بی‌شناسنامه پیش می‌آید، این افراد هیچ جایی در سازمان بهزیستی و دیگر ارگان‌های کمک‌رسانی ندارند و اکثراً این افراد با فقر مطلق دست و پنجه نرم می‌کنند. در واقع بخش قابل توجهی از زنان دارای همسران غیرایرانی چنانچه پیشتر متذکر شدم غالباً دچار فقر و مشکلات اقتصادی هستند و ازدواج آنان نیز بر این اساس انجام گرفته است. کارشناسان بسیاری، فقر اجتماعی، فرهنگی و مالی، عدم آگاهی و سوء استفاده از احساسات خانواده‌ها و غیره را از دلایل اصلی اینگونه ازدواج‌ها می‌دانند. بنا به گزارش مجله هفته و به نقل از خبرگزاری آفتاب به تاریخ ده دی ماه ۱۳۹۲: "یک میلیون کودک ایرانی شناسنامه ندارند. طبق آمارهای رسمی دولت، در برخی از مناطق روستایی و استان‌های محروم بیش از (۵۰٪) درصد ازدواج‌های زنان به ثبت نرسیده است و در کنار آن بسیاری از مردان به دلیل آنکه برای ازدواج مجدد نیازی به اجازه همسر اول نداشته باشند از ثبت ازدواج سر باز می‌زنند. فرزندان بی‌شناسنامه این خانواده‌ها با موانع قانونی پیش رو در اسفبارترین شرایط ممکن در جامعه رها گردیده از تحصیل بازمانده و حتی یارانه به آنان تعلق نمی‌گیرد" (۴).

بنابراین ازدواج‌های به اصطلاح شرعی از ابتدا دچار مشکل بوده اند زیرا زن ایرانی در این نوع ازدواج‌ها با مشکلات بیشتری گریبانگیر است چرا که هیچ نوع حمایتی از طرف دولت ایران را با خود ندارد چون ازدواجش ثبت نشده و لی در عین حال که "شرعی" است، غیرقانونی است!

قانون تابعیت در ایران (۵)

سیستم تابعیت در جهان به دو شکل انجام می‌گیرد:

یک- سیستم خاک: که مبنای آن، تابعیت بر اساس محل تولد تعیین می‌شود؛

و دوم- سیستم خون: تابعیت بر اساس میراث خانوادگی یا نسب مشخص می‌شود.

قانون مدنی ایران از سیستم خون پیروی می‌کند. اما این قانون دارای مشکلات اساسی می‌باشد. در قانون فقط خون مردان به رسمیت شناخته شده است و زنان در مسئله تابعیت کاملاً نادیده گرفته شده اند.

در قانون مدنی ایران، هر گاه کودکی که از پدری ایرانی در ایران و خارج از کشور متولد شود، ایرانی است؛ هر چند اگر مادرش تبعه کشوری دیگر باشد. اما اگر مادر ایرانی و پدر غیرایرانی باشد کودک تابعیت ایرانی نمی‌گیرد و فقط در بهترین حالت بعد از رسیدن به سن قانونی می‌تواند تابعیت خود را تعیین کند. اکثر دختران ایرانی که با مردان خارجی ازدواج می‌کنند تابعیت خود را از دست می‌دهند و تحت تابعیت کشور متبوع همسر خود قرار می‌گیرند. در صورتی که در تمام کشورهای جهان موضوع تابعیت حل شده است و تابعیت هم از مادر و هم از پدر به فرزندان می‌رسد. ولی ایران جز چند کشوری است که تابعیت فقط از طریق پدر به فرزندان انتقال پیدا می‌کند.

کنوانسیون جهانی حقوق کودک در این عرصه چه می‌گوید؟

در ماده هفت و هشت کنوانسیون حقوق کودک آمده است:

"ماده هفت بند یک - تولد کودک بلافاصله پس از به دنیا آمدن ثبت می‌شود و از حقوقی مانند حق داشتن نام، کسب تابعیت و در صورت امکان، شناسایی والدین و قرار گرفتن تحت سرپرستی آنها برخوردار می‌باشد.

بند دو - کشورهای طرف کنوانسیون این حقوق را مطابق با قوانین ملی و تعهدات خود طبق اسناد بین‌المللی مربوطه در این زمینه، خصوصاً در مواردی که کودک در صورت عدم اجرای آنها آواره محسوب گردد، لازم‌الاجرا تلقی خواهند کرد.

ماده هشت: بند یک - کشورهای طرف کنوانسیون حق کودک برای حفظ هویت خود، من جمله ملیت، نام و روابط خانوادگی را طبق قانون و بدون مداخله تضمین خواهند کرد.

بند دو - در مواردی که کودک به طور غیرقانونی از تمام یا برخی از حقوق مربوط به هویت خود محروم شود، کشورهای عضو حمایت و مساعدتهای لازم را برای استیغای سریع حقوق فوق به عمل خواهند آورد" (۶).

پرداختن به موضوع حقوق کودکان، به عنوان یکی از اصلی‌ترین میانجی‌های حقوق بشر و لزوم حمایت از آنان، دارای اهمیت فراوانی برای حمایت از کودکان است. بنابراین تضمین حقوق افراد بی‌هویت بارها در اسناد و کنوانسیونهای حقوق بشری مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر تا کنوانسیون حقوق کودک مورد تأکید قرار گرفته است. مواد هفت و هشت کنوانسیون حقوق کودک، حفظ هویت شخصی کودک، از جمله؛ داشتن نام و تابعیت و ثبت تولد و روابط خانوادگی از حقوق اصلی کودک محسوب می‌شود. در صورتی که کودک از آن حقوق محروم شود، کشورهای عضو، حمایت و مساعدت سریع در آن عرصه انجام خواهند داد.



جمهوری اسلامی از امضاکنندگان کنوانسیون حقوق کودک می باشد اما وضعیت حقوقی این کودکان با تمهیدات دولت ایران در کنوانسیون حقوق کودک مغایرت دارد. غالب کشورهایی که به این کنوانسیون پیوسته اند، قوانین داخلی خود را با آن تنظیم کرده اند. اما در ایران کودکان بسیاری از داشتن هویت که یکی از اساسی ترین حقوق يك فرد است و مواد 7 و 8 کنوانسیون حقوق کودک بر آن تأکید زیادی دارد، محرومند و بدین ترتیب آنها بسیاری از حقوق شهروندی را از دست داده اند. از نظر حقوقدانان چنین محرومیت هایی از حقوق شهروندی مغایر با موازین حقوق بشر شناخته می شود.



دولت روحانی، مجلس و شورای نگهبان با زندگی صدها هزار شهروند ایرانی بازی می کنند!

جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف از یک طرف بدلیل فشارهایی که توسط سازمان ها، انجمن ها و شخصیت های جامعه مدنی، و نیز از طرف دیگر با معضلاتی واقعی که در جامعه با افزایش شهروندان بدون اوراق شناسایی مواجه شده بود مجبور گشت یکسری اقدامات قانونی اما ناکافی و ناقص را در دوره های مختلف تهیه و تصویب کند. به علاوه امضا پای کنوانسیون حقوق کودک نیز دولت ایران را موظف می کند تا اقدامات لازم در عرصه رسیدگی به وضعیت کودکان بی هویت انجام دهد. در عین حال در قوانین جمهوری اسلامی بدلیل وجود قوانین ضد زن، ضد حقوق کودک و ضد حقوق بشری باعث شده که حکومت نتواند به وضعیت واقعی شهروندان بدون هویت و بدون شناسنامه سر و سامان دهد. در سال ۱۳۸۵ در مجلس شورای اسلامی موضوع دانتابعت به فرزندان مادر ایرانی و درخواست تابعیت از بدو تولد تا سن ۱۸ سالگی مطرح شد، اما بدلیل مخالفت نمایندگان مجلس ماده واحده ای به تصویب رسید که درخواست تابعیت به این طیف از کودکان ایرانی را به بعد از ۱۸ سالگی موکول کرد.

در مهرماه سال ۹۴، بار دیگر این موضوع از طریق طرحی در مجلس مطرح شد که باز اکثریت نمایندگان مجلس به آن رای ندادند مخالفان مدعی بودند که گویا دادن تابعیت به فرزندان مادران ایرانی می تواند عاملی برای رشد مهاجرت به ایران و مشکلات امنیتی برای کشور شود. در سال 98 طرح دیگری به مجلس شورای اسلامی ارسال شد و این بار هم با مخالفت خوانی های بسیاری مواجه شد اما فشارهای داخلی و بین المللی و نیز واقعیت و مشکلات مربوط به کودکان بی هویت باعث شد طرح ارائه شده تصویب شود. طبق طرح تصویب شده، فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیر ایرانی قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال نیز می توانند به درخواست مادر، به تابعیت ایران در آیند. البته این طرح دارای ابهامات و مشکلات بسیاری است و موضوع شهروندان بدون هویت را براحتی حل نخواهد کرد. با وجود این، طرح تصویب شده در مجلس تاکنون دو بار در شورای نگهبان بدلیل مشکلات امنیتی و ... رد شده است. جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته راهکار قابل قبولی برای رسیدگی به وضعیت نامناسب کودکان، نوجوانان و دیگر شهروندان بی هویت کشور تنظیم و تصویب کند. همین امر موجب تداوم بلاتکلیفی صدها هزار نفر در شرایط سخت و مشقت بار زندگی غیرقانونی در کشور شده است.

نتیجه گیری

در نوشته بالا سعی و تلاش بر این بود که نشان دهیم که کودکان، نوجوانان، جوانان، زنان و مردان شهروند ایرانی بدون هویت در جامعه با انواع مختلف تبعیضات، تحقیرها، محرومیت ها، سوءاستفاده ها، سرزنش ها، نژادپرستی و ... مواجه و در بی حقوقی کامل بسر می برند. در واقع از آنها در عمل همه گونه امکانات مختلف رفاهی، تحصیلی و اجتماعی دریغ شده است. در پیمان نامه های بین المللی مربوط به حقوق کودک لزوم بهره مندی همه کودکان از امکانات بهداشتی، درمانی، آموزشی و ... برابر بدون در نظر گرفتن ملیت، قومیت، مذهب، رنگ پوست و ... آنها تأکید شده است. اما ارگان های دولتی حکومت اسلامی ایران



تحت عناوین گوناگون نسبت به اجرای این قوانین بین المللی تلاشی بایسته از خود نشان نداده اند.

بسیاری از گزارشات انتشار یافته در سایت های ایرانی نشان می دهد که کودکان فاقد شناسنامه فقط فرزندان مادران ایرانی و پدران خارجی نیستند، بلکه صدها هزار کودک حاصل از ازدواج در مناطق محروم به خصوص در استان های سیستان و بلوچستان یا کرمان هستند که به علت ثبت نشدن، ازدواج والدینشان، شناسنامه ندارند. بنا به آمارهای مربوط به کودکان خیابانی در ایران ما بین پنج تا هفت میلیون کودک خیابانی داریم که بیش از ۵۰ درصد از آنها متعلق به کودکان مهاجر ایرانی و کودکان متولد از والدین خارجی هستند. بنابراین رقم کودکان بی هویت بسیار بیش از یک میلیون دویست یا سیصد هزار نفر است که برخی نمایندگان مجلس و حکومت می گویند.

در ایران با توجه به افزایش سطح مالی خط فقر و اختلاف فاحش آن با حداقل دستمزد رسمی ارائه شده از سوی وزارت کار، ورود کودکان طبقات و اقشار تهیدست و کودکان بی هویت به بازار کار شتابی خطرناک یافته است. هم چنین بر اثر هدفمندسازی پارانه ها و سخت تر شدن شرایط تولید، روز به روز علاقه کارفرمایان برای بهره کشی از کودکان بیشتر می شود و در این عرصه قانون ممنوعیت کار افراد زیر پانزده سال اجرا نمی شود. بسیاری از کارفرمایان در کارگاه های زیر زمینی از این کودکان بدون هویت و مهاجر نهایت سوءاستفاده را می کنند و در بدترین و سخت ترین کارها از نیروی ارزان کار آنها بهره کشی می کنند.

بنا به ماده ۲ پیمان نامه بین المللی حقوق کودک در تمام اقدامات مربوط به کودکان که توسط موسسات رفاه اجتماعی عمومی و یا خصوصی، دادگاهها، مقامات اجرائی، یا ارگانهای حقوقی و غیره انجام می شود. آنچه باید مدنظر باشد، حقوق کودک است. در طرح هایی که توسط دولت های مختلف جمهوری اسلامی به مجلس ارائه شده اند حقوق کودک به کلی نادیده گرفته شده است. کودکانی که در ایران به دنیا می آیند و رشد می کنند، نیاز به تحصیل، شناسنامه و دیگر اوراق هویتی دارند و طی دهه های طولانی از دادن این اوراق به آنها جلوگیری به عمل آمده است. پس ضروری است که برای حفظ منافع حقوق کودکان و جامعه، قوانین تغییر کنند.

در این عرصه به نظر کارشناسان، تبدیل وضعیت غیرقانونی پدران این کودکان از وضعیت شهروندان بی هویت یا غیرقانونی به وضعیت قانون اعطای تابعیت ایرانی به زوج غیرایرانی با تسهیل در اعطای تابعیت به آنان از جمله راه حل هایی است که می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

در ماده ۹ کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان آمده است: "یک - دولتهای عضو، به زنان حقوق مساوی با مردان در زمینه کسب، تغییر و یا حفظ تابعیت می دهند، مخصوصاً دولتها باید اطمینان دهند و تضمین کنند، که نه ازدواج زن با یک مرد خارجی و نه تغییر تابعیت شوهر در طی دوران ازدواج، خودبخود، موجب تغییر تابعیت زن، بی تابعیت شدن او یا تحمیل تابعیت شوهر بر او نمی شوند.

دو - دولتهای متعاقد باید در رابطه با تابعیت کودکان به زن، حق مساوی با مرد اعطاء کنند" (7).

بنابراین حفظ تابعیت ایرانی برای زنان ایرانی در صورت ازدواج با اتباع غیرایرانی و نیز اعطای تابعیت از مادر به فرزندان می تواند جلوی گسترش بیشتر کودکان بی هویت را بگیرد. هر چند که دسترسی به اوراق شناسایی و حقوق شهروندی موجب کاهش فقر و بیکاری در جامعه نمی شود اما حق آنان را به عنوان عضو از شهروندان جامعه برسمیت می شناسد و بدین ترتیب امکان دسترسی به امکانات اولیه آموزشی، درمانی و اجتماعی بوجود می آید. در واقع شهروندان ایرانی غیرقانونی به بخشی از حقوق و مزایای پایه ای که شهروندان قانونی از آن بهره می برند، دست پیدا می کنند.

البته عده ای اعتقاد دارند که با کسب اوراق شناسایی قانونی، تغییری در زندگی مشقت بار توأم با فقر و بدبختی این شهروندان بی هویت کشورمان ایجاد نمی شود. اما واقعیت این است که با اعطای کارت شناسایی، شناسنامه و تابعیت به این طیف از انسان های بی هویت تنها یک تغییر مهم در شرایط زندگی آنها آغاز می شود و آن حق قانونی برخورداری از زندگی انسانی و شناسایی به عنوان فردی که دارای حقوق انسانی و شهروندی در جامعه است برای آنها بوجود می آید و حقیقتاً باید فردی بدون هویت و بدون اوراق شناسایی باشیم تا احساس چنین انسانهایی را که دهه ها در حاشیه شهرها و مناطق مرزی ناعادلانه و به ناحق بدلیل بی مسئولیتی دولت های مختلف در جمهوری اسلامی در بی حقوقی کامل زندگی دشوار و تبعیض آمیزی را گذرانده اند را درک کنیم. بنابراین می بایست برای قانونی کردن وضعیت هویت این طیف از شهروندان کشورمان به همراه انجمن ها و تشکل های مدنی نهایت تلاش را انجام داد تا حق و حقوق شهروندیشان به آنها بازگردانده شود.

منابع: کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان، قانون مدنی جمهوری اسلامی، سایت مجلس، مطبوعات ایران (آدرس لینک منابع در سایت به پیش انتشار یافته است).



جنبش کارگری و مبارزه برای دموکراسی در نیجریه - بخش یازدهم

عثمان تار
ترجمه گودرز



بطور خلاصه، کل شرایط زندگی در نیجریه به متروکه ای می ماند که فشار زیادی برای اعتراضات توده ای به کارگران وارد می کرد. سینا کاونیز و همکارانش با مطالعه اثرات تعدیل های ساختاری بر افسار صنفی و کارگری در نیجریه، نتیجه گیری کردند که "برنامه تعدیل های ساختاری SAP، در جهت مخالف باعث شد شهروندان را به کنشگری در محیط سیاسی بکشاند." چنانچه اُتوبو می نویسد: "جریان سازمان دهی (سومین نمایندگی سه سالانه در کنفرانس بنین) بیشترین تأثیر را از وقایع درونی اقتصاد دریافت داشت، مشخصاً تأثیر برنامه تعدیل اقتصادی SAP، و تأثیر آن بر مزدبگیران و توده شهروندان بطور عام و عکس العمل NLC به آن."

اُتوبو در این باره می نویسد: "کنگره ملی کارگران NLC نظرات مخالفی را در مقابل اقدامات دولت و عملاً تمام سیاست های رژیم قرار داد که شامل کاهش یک جانبه دستمزد های کارکنان دولت در سال 1987، دستکاری در نرخ کاهش ارزش پول و هزینه زندگی، ادعاهای رسمی دولتی در بهره حاصله از سیاست های تعدیل ساختاری دستمزد ها، دخالت در نرخ تبدیل ارزی واحد پول نائیرا، حذف رایانه های سوخت و انرژی، سیاست های آموزشی غیرعادلانه، تبعیضات حقوق بشری، تا انتصابات سیاسی میشد."

این موضعگیری باعث نارضایتی بسیار شدید بابانگیدا شد. رژیم با اعتراضات کارگری و کنش های صنعتی برخورد تازه ای را در پیش گرفت. در ابتدا سعی کرد خود NLC را خنثی سازد. در 1988 کنفرانس نمایندگان NLC برنامه جدیدی برای این "نقش آفرینی" عرضه نمود. در انتخاباتی که در جریان کنفرانس صورت گرفت، رژیم کاندیدای خود، تاکایشامانگ، را برای رهبری کنگره NLC معرفی نمود. او با رای قاطع اعضا - یعنی با کسب فقط چهار رای در مقابل 280 رای که رفیق علی چیروما، رهبر انتخاب شده اعضا، دریافت کرد - شکست خورد. کاندیداهای رژیم برای پست های دیگر هم سرنوشت بهتری نداشتند و همه شکست سنگینی را تجربه کردند. این نتایج باعث شدند رژیم به فکر عکس العمل های تندتری بیافتد. آدسینا این شرایط را چنین روایت کرده است:

"پلمب کردن دبیرخانه NLC وسیله نیروهای امنیتی در دوشنبه 29 فوریه، تغییر عمده ای را در سیاست های علنی رژیم ورق زد. این عملیات با فرمان اعلام شرایط ویژه اضطراری اقتصادی 1985 رژیم بابانگیدا و انحلال هیئت رهبری NLC دنبال شد. سپس یک مدیر تسخیری از طرف دولت برای اداره امور کنگره ملی کارگران منصوب گردید."

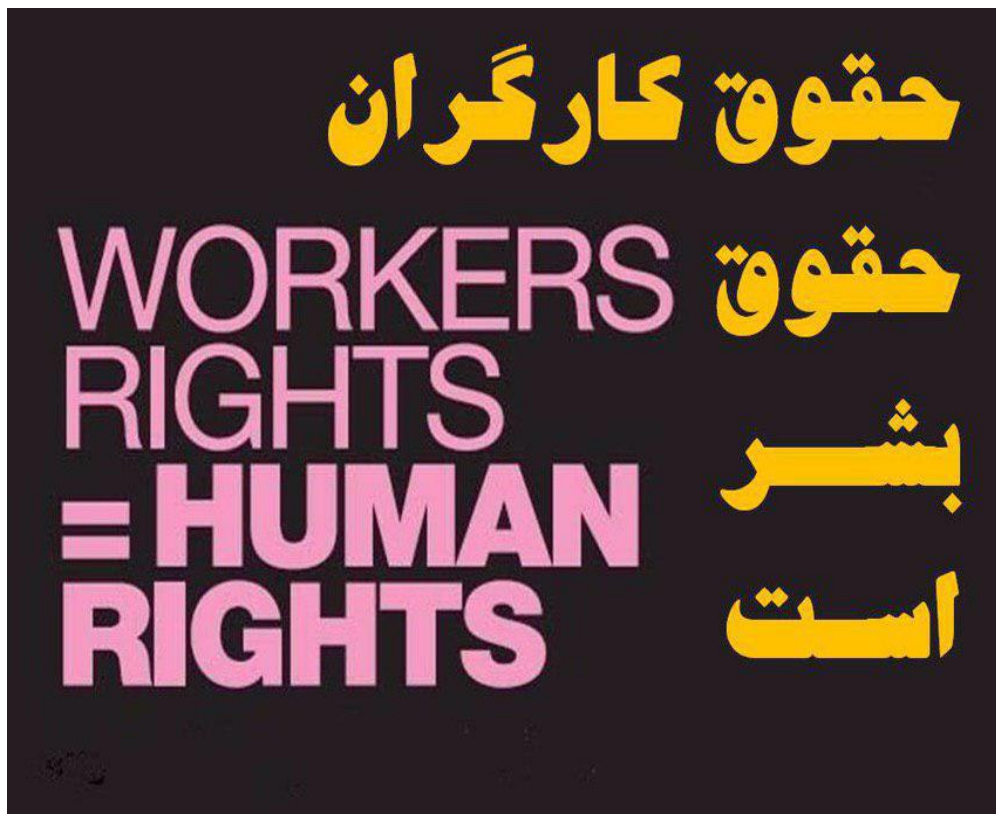
دولت نظامیان، در پی کشاندن کنگره ملی کارگران نیجریه به زیر کنترل کامل دولت با انحلال هیئت رهبری منتخب آن، دست به برگزاری انتخابات دستکاری شده برای رهبری جدید زد که در آن نماینده مورد نظر رژیم پاسکال بافایو به عنوان تنها کاندیدای دستچین شده و مورد حمایت دولت انتخاب شد و روز 30 دسامبر بافایو و سایر اعضای هیئت رهبری سوگند خورده و منصوب شدند. علیرغم فشار ها و دستکاری های رژیم در امور کارگری، در فوریه 1988 کارگران علیه کاهش شدید شرایط زندگی شان دست به اعتراض زدند. نه تنها اعتراضات متوقف نشدند که برعکس دائماً گسترش یافتند. در نتیجه در مارس و آوریل یک سری



اعتصابات وسیله کارگران و دانشجویان علیه افزایش نرخ سوخت سازمان داده شد که در نتیجه دولت مجبور شد با همان کسانی که شش هفته قبل بزور برکنار شان کرده بود مذاکره کند. با این وجود آن طور که وسیله یک کنشگر NLC در ذیل روایت شده است:

"دروغجویی و فساد دولت بعد از تصرف رهبری NLC و نصب رهبران دستچین رژیم و دشواری های ناشی از برنامه "تعدیل ساختار اقتصادی" نتوانست مانع از این شود که ما پرچم اعتصاب را در اهتزاز نگه داریم، ما به اعتصاب ادامه دادیم چرا که مایه رضایت ما بود بجای آن که با شکم گرسنه سرکار حاضر شویم."

در حالی که کنگره تحت کنترل بافیاو سعی می کرد به کسب و کار معمول با رژیم و دفاع از سیاست های آن ادامه دهد، اما اعتراض و اغتشاش در سطوح صنعتی و در میدان کارگاهی با شرکت کارگران و دانشجویان ادامه می یافت. در عمل در سال 1992، از لاگوس (پایتخت قبلی نیجریه) تا سوکوتو و بندر هارکورت تا میدوگوری، نیجریه پر از عملیات و کنش های صنعتی بود. این اعتصابات ثابت می کردند که کارگران هنوز محور تعیین کننده اصلی در نیجریه بودند که برای انتخابات ریاست جمهوری در سال 1993 آماده می شد.



همه با هم علیه سرکوب فعالین کارگری و حقوق سندیکایی کارگران
مبارزه کنیم!



گذر و نظری بر رویداد های کارگری هفته

گذر و نظری بر رویدادهای کارگری هفته در جنگ کارگری

محاکمه ۱۰ تن دیگر از کارگران هفت تپه و احضار و تهدید وکلای کارگران

در ادامه محاکمه رهبران سندیکایی هفت تپه و روزنامه نگاران "گام" که بخاطر بازتاب اخبار اعتصابات کارگری بطور همزمان در شعبه ۲۸ بیدادگاه ضد انقلاب حاکم تحت محاکمه قرار داشتند در روز ۲۳ مرداد ۱۰ نفر دیگر از کارگران شرکت کننده در اعتصاب ۴ هفته‌ای هفت تپه محاکمه شدند. قبل از آن سپیده قلیان در جلسات دادگاهی که وی را محاکمه می کرد خطاب به قاضی گفت که او را در زندان شکنجه و بزور وادار به اعترافات غیر واقعی کرده‌اند. نتایج و مدت محکومیت های در نظر گرفته شده هیچ یک از افراد این پرونده هنوز تا این تاریخ اعلام نشده است! گفته شده که هر دو وکیل افراد تحت محاکمه به صرف دفاع از حقوق موکلین شان از طرف ماموران امنیتی برای بازجویی احضار شده‌اند.

برکناری و بازداشت رئیس سازمان خصوصی سازی

بالاخره در ۲۳ مرداد پوری حسینی رئیس سابق سازمان خصوصی سازی کشور پس از بازداشت توسط ماموران قوه قضایی از کار برکنار شد. با اینکه هنوز علت دقیق بازداشت رئیس پر قدرت و ذینفوذ سازمان خصوصی سازی اعلام نشده است. با این حال گفته می شود علت بازداشت وی سوءاستفاده های مالی است که وی هنگام واگذاری واحدهای اقتصادی دولتی مرتکب شده است. قبلا نیز گزارشات متعددی از تخلفات مالی در سازمان خصوصی سازی مبنی بر واگذاری رانتی و زیر قیمت واحدهای بزرگ اقتصادی از آن جمله در ماشین سازی اراک، هپکو، هفت تپه، آلومینیوم المهدی و غیره منتشر شده بود. با این همه دولت حاضر به برکناری رئیس سازمان خصوصی و حتی بررسی تخلفات او تا قبل از بازداشت اش نبود. در هر حال بازداشت رئیس سازمان خصوصی سازی به نظر نمی رسد تغییر چندانی در عزم دولت روحانی برای واگذاری واحدهای اقتصادی دولتی وارد آورد و نا گفته پیداست که مشتریان این واحدها نمی تواند کسانی غیر از وابستگان نظام و آقازاده هایشان باشند!

برکناری بخاطر افشای حقوق های مدیران

سید میعاد صالحی (مدیرعامل سابق صندوق کشوری) در میانه هفته جاری پس از گذشت ۴ ماه فعالیت از مدیریت صندوق بازنشستگی کشوری برکنار شد. دلیل این بر کناری که با یک رشته واکنشهای مختلف مواجه شد ظاهرا بخاطر انتشار لیست حقوق مدیران ارشد صندوق بازنشستگی بوده است. گفته می شود که روحانی شخصا پس از انتشار لیست حقوقی دستور برکناری وی را صادر نموده است. علی ربیعی سخنگوی دولت نقش روحانی در این ماجرا را تکذیب نموده با این حال یکی از مسئولین وزارت کار علت برکناری صالحی را افشاگری وی عنوان نموده. خود صالحی نیز گفته است که دلیل برکناری اش از این سمت بخاطر مبارزه با فساد و افشای بخشی از فسادها در این دستگاه عنوان کرده و گفته است که به این رویه پایبند است و آنرا ادامه خواهد داد. وزیر کار ظاهرا با اخراج وی از این وزارتخانه موافقت نموده و صالحی را در سمت مدیر مرکز فناوری این سازمان منصوب نموده است. ظاهرا اختلاف در درون وزارت کار و تامین اجتماعی مانع از انتخاب مدیر دائمی برای جانشینی صالحی شده است و گفته شده: «نعمت‌اله ایزدی» که ریاست هیات مدیره صندوق را برعهده دارد، سرپرستی صندوق بازنشستگی کشوری را ... " بطور موقت به عهده گرفته است.

از میان میلیونها بیکار تنها ۲۶۲ هزار نفر حقوق بیکاری می گیرند!

بنا به گفته "کریم یآوری" مدیرکل حمایت از مشاغل و بیمه بیکاری، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، شمار بیکارانی که تحت پوشش بیمه بیکاری قرار دارند ۲۶۲ هزار نفر است. این در حالی ست که شمار بیکاران حتی مطابق داده های رسمی آماری بیش از ۲،۲۰۰ میلیون و مطابق آمار کارشناسان حدود ۶ میلیون نفر برآورد شده است. بنا به گفته وی ظاهرا تعداد واحدهای "مشکل دار" کاهش یافته و و از ۱۳۵۱ بنگاه در اسفند ۹۷ به ۱۲۶۲ رسیده است. گفتنی است که شمار زیادی که بر خلاف میل شان از کار بیکار شده‌اند به دلایل و بهانه های مختلف از آن جمله عدم پرداخت حق بیمه توسط کارفرمایان با وجود داشتن سابقه طولانی کار تحت پوشش بیمه بیکاری قرار نمی گیرند و حقوقی به آنها پرداخت نمی شود. معلوم نیست که این افراد با وجود بیکاری گسترده چگونه باید مخارج زندگی خو و خانواده هایشان را با وجود این همه گرانی تامین کنند.



برگ هایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران – آخرین بخش گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



دولت روحانی تا کنون نهایت تلاش اش را برای تکمیل سیاستهای ضد کارگری ناتمام احمدی نژاد نموده است و به رغم گسترش شدید اعتصابات کارگری در سالهای زمامداری اش این دولت موفق شده است بخش دیگری از حقوق سندیکایی کارگران را از میان بردارد. تلاش های دولت روحانی برای تصویب لایحه موسوم به اصلاح قانون کار بازمانده از دوران احمدی نژاد البته در اثر اعتراضات کارگری تا کنون به نتیجه دلخواه نرسیده است. ولی در عمل دولت روحانی با تصویب لوایح متعدد که از تصویب مجلس گذرانده توانسته است قانون کار را از محتوی تهی کند. افزون بر این تغییرات دولت بر سر راه اجرای باقی مانده مواد حمایتی قانون کار مانع ایجاد می کند و به کارفرمایان میدان می دهد تا آنها نیز قانون کار را دور بزنند.

چند عامل در این میان موجب این کامیابی که البته موقتی و ناپایدار می نماید، شده اند. هماهنگی بین مجلس، دولت، قوه قضایی و نیروهای امنیتی که روحانی در خصوص حقوق کارگران موفق به انجام آن شده است از عوامل عمده کامیابی نسبی این تلاشها بوده است. امری که احمدی نژاد موفق به آن نشده بود. عامل مهم دیگر کامیابی دولت وجود بیکاری گسترده در کشور است که دامنه رادیکالیسم جنبش کارگری را با وجود فشار شدید برای مدتی محدود می کند. سرکوب شدید و بالا بردن هزینه فعالیتهای سندیکایی نیز برای مدتی سهمی در این کامیابی داشته است. در دوره روحانی ابعاد سرکوب فعالیتهای کارگری نسبت به دوره احمدی نژاد بیشتر و هدفمندتر شد. در عوض آن مبارزات کارگری نیز رادیکالتر و هدفمندتر از پیش شد. علی ربیعی وزیر کار امنیتی روحانی در کارگردانی و مهندسی این سرکوبها و تغییر قوانین حمایتی و تامین اجتماعی علیه کارگران و عملی کردن سیاستهای تئولبرالیستی ضد کارگری دولت روحانی نقش مهمی را به عهده داشت. او در حالی که تظاهر به حمایت از کارگران می کرد در عمل مشغول بریدن سر کارگران با پنبه بود!

غارث واحدهای تولیدی و ثروتهای عمومی نیز در دولت روحانی گوی سبقت را از دولتهای پیشین ریود. به جرات می توان گفت که در این دوره زیر لوای خصوصی سازی صدها واحد اقتصادی خرد و متوسط به بهای ناچیز توسط ایادی حکومت به غارت رفت و سرمایه ناچیزی که از آنها بدست آمد خرج سرکوب کارگران و دیگر معترضین این غارتها شد.

ربیعی در زمینه برخورد با تشکلهای کارگری هم بر خلاف احمدی نژاد که می خواست همه امتیازات و مناصب را از خانه کارگری های وابسته به رقبایش بگیرد و آنها را به انجمن های صنفی وابسته به خودش بسپارد، رفتار مکارانه ای در پیش گرفت. او در بدو امر تلاش نمود رقابتها درون تشکلهای وابسته به جناح های قدرت را با باز تقسیم مناصب دولتی و مالی میان آنها حل کند. تا راحت تر بتواند گرایش سندیکایی مستقل را با کمک آنها سرکوب کند. پس از آن شروع به تشکیل تعداد زیادی انجمن به اصطلاح صنفی و اتحادیه نمود که تنها روی کاغذ وجود داشتند نمود تا بتواند با فشارهای سازمان بین المللی کار که ایران را بخاطر جلوگیری از فعالیت آزاد سندیکایی زیر نظر داشت مقابله کند و نام این انجمن ها را بعنوان تشکلهای آزاد در اختیار سازمان بین المللی کار قرار دهد. او بارها از تشکیل صدها انجمن صنفی خبر می داد که در عالم واقعی نه وجود داشتند و نه اثری از فعالیت هایشان وجود داشت. از همه این به اصطلاح تشکلهای مسخره تر تشکلی بنام "اتحادیه کارگران خودرو" بود که هیچکس بجز خود ربیعی و چند نفر از اعضای خانه کارگر نمی دانستند کی و چگونه این اتحادیه بوجود آمده!

ربیعی در عین حال که مشغول تشکل سازیهای کاذب بود، تلاش می کرد تشکلهای مستقل را از میان بردارد و تشکلهای دولتی را جایگزین آنها کند، با این حال در این کار چندان توفیقی به دست نیاورد. تلاش او برای از بین بردن سندیکای واحد و نشان دادن شورای اسلامی با وجود تقلب های پیاپی ماموران اش در اداره کار ناموفق ماند. در هفت تپه نیز تلاشهای مشابهی را انجام داد که بی ثمر ماند و تف سربالا برایش



شد. طرح نابودی کانون سراسری صنفی معلمان و تکه تکه کردن آنرا داشت که در اثر هوشیاری و همبستگی معلمان ناکام ماند. تنها کامیابی وی جلوگیری از فعالیت انجمن روزنامه نگاران بود. رهبران این تشکل در بدو امر برای گرفتن اجازه فعالیت در مقابل فشار ربیعی مقاومت‌های هم کردند ولی بخاطر رابطه جناحی شان با دولت روحانی در نیمه راه کوتاه آمدند.

به رغم همه اینها اما گرایش به استقلال و تشکل خواهی در اثر تجربیات گران بهای کارگران و افزایش بی سابقه آگاهی طبقاتی در میان کارگران چنان ریشه دواند که حکومت دیگر قادر به مهار و به انحراف بردن آن نیست. یکی دیگر از ثمرات این تغییر و تحول پیوند عمیق و ملموس انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران با طبق کارگر جهانی است. که در اثر مراودات فی مابین فعالین سندیکاها و تشکلهای کارگری مستقل با اتحادیه های جهانی کارگری بوجود آمد و تحکیم شد. کلاً چهره واقعی سرمایه داران و دولتهای مدافع آنان در ایران در دو سه دهه اخیر برای کارگران شناخته شد و توهماتی که نسبت به بعضی از آنها وجود داشت تا حدود زیادی فرو ریخت. مفهوم همبستگی، اتحاد، اهمیت سازمانیابی در جریان پیکارهای طبقاتی برای توده کارگر مفهوم شد. این همه مبارزه و مقاومت و فداکاری که در کارخانه ها، میادین شهرها، بیدادگاه ها و زندانها همه روزه مشاهده می کنیم دستاورد بزرگی است که در مضاف با صاحبان سرمایه و رژیم اسلامی کسب شده‌اند. با این دست آوردها آینده ساز دیگر امثال خمینی ها و دارو دسته هایشان نمی توانند ما را فریب دهند و به بیراه ببرند. مبارزه همچنان تا کامیابی ادامه خواهد یافت!

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**
sabosob@gmail.com

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>



کارگران، معلمان، فعالین مدنی و دانشجویی زندانی را آزاد کنید!